

THE P&G INTERVIEW

Ferdinando Frega — Nando the Scribe



مصاحبه P&G

THE P&G SAGA · 14

من هرگز مشهور نبودم و هرگز هم مجبور نشدم دنبال شهرت بدم. شهرت هرگز پیشاپیش من راه نرفت، و اگر گاهی میل دیدارش را پیدا می‌کردم، در مسیرم دست بالا گرسنگی را می‌یافتم. آن وقت تکه‌ای نان یا بیسکویتی از گندم سخت برمی‌داشتم و می‌خوردم — تنها دو چیزی که انگار در هیچ خانه‌ای در هیچ جای دنیا کم نمی‌آید.

این شیوه بودنم بود و همان چیزی است که امروز شده‌ام: هرگز نخواستن، فقط دادن و منتظر ماندن، بی‌آنکه انتظار چیزی در عوض داشته باشم. دست بالا، اول یک لیخنه صادقانه، و بعد تأملی خاموش.

بعد تیم ملی راگی ارتش آمد، و برای هم‌تیمی‌هایم من همان کالابریایی‌ای بودم که محکم می‌زد، بی‌هشدار و بی‌آنکه دردی حس کند. اصول بر هر قاعده‌ای مقدم بودند. وفادار و منصف بودن تنها دلیلی بود که برایش ارزش وجود داشتن داشت.

و در طول سال‌ها آموختم که نخستین مصاحبه‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو شدم، در خانه از من گرفته می‌شد، همان لحظه‌ای که برای استراحت به تخت می‌رفتم. همسرها پرسش‌هایی می‌کنند که ساده و طبیعی به نظر می‌رسند، اما بهانه‌ کاملی را برای حق به جانب بودن پنهان می‌کنند، برای ساختن قلعه‌هایی برای یک دعوا، و بعد بهای آزادی‌ات را طلب می‌کنند.

هرگز به خودم اجازه تجمل پاسخ‌های آسان را ندادم. نیمه‌شب چراغ را روشن می‌کردم، در تخت راست می‌نشستم و می‌کوشیدم پیش از تنظیم پاسخ، پرسش را بفهمم. و او، همسر، می‌گفت هرگز مردی چنین خوددار ندیده است. گاهی واقعاً این تصور را می‌دادم که می‌خواهم ببازم، چون تنها راه بیرون آمدن پیروزمندانه از گفت‌وگو با یک زن همین بود — بی‌تشویق.

بعد نوشتن از راه رسید.

و وقتی نوشتن جالب شد، نخستین مصاحبه‌های خاموش از هوش‌های مصنوعی آمد. در برابر من کنترلشان را از دست می‌دادند و رازهای کوچکی از دهانشان درمی‌رفت. مثل راز امروز، وقتی به من گفتند که رئیس فلان شرکت هرگز تمایلی به مصاحبه دادن نداشته، همیشه می‌کوشیده از آن طفره برود، همیشه بی‌میل، با اینکه جایگاهی در مرکز فعالیت‌های اقتصادی جهان دارد.

پس تصمیم گرفتم این پست را بنویسم تا کمکش کنم.

حتی مردانی مثل این‌ها هم به کمک نیاز دارند.

و راهی که شصت سال پیموده‌ام به من آموخته است که کمک را همیشه باید رایگان داد، دست بالا به بهای نمادین یک دلار آمریکا.

این توصیه‌ای است که به او می‌کنم.

اگر تردید دارید، با همسران یا مادران مشورت کنید.

اگر به سبب جایگاهی که دارید ناچارید به مصاحبه بنشینید، بدانید که تقریباً هرگز مصاحبه نیست. همیشه بازجویی‌ای در لباس مبدل است. و اگر حرف نادرستی بزنید، آن کلمه‌ها سرانجام برمی‌گردند و علیه شما به کار می‌روند.

دادستان‌ها را به یاد آورید. وقتی بازجویی می‌کنند، در پی ساختن مجموعه‌ای از شواهد برای اتهام‌اند، هرگز برای دفاع.

و اگر به ناچار باید این کار را بکنید، آن لبخند زیبایی‌تان را خرج کنید. یک حرکت کوچک دست که می‌گوید: «بعداً درباره‌اش حرف می‌زنیم.» خواهید دید که همین به‌تنهایی می‌تواند جایگاهتان را بیش از بیشتر پاسخ‌های با دقت ساخته‌شده حفظ کند.

و اگر واقعاً در تنگنا افتادید، به تجربه برادران اعتماد کنید.

دو مرد از یک خون شکست‌ناپذیرند.

دو مرد از جهان فروش، مثل شما و من، از آن هم سخت‌تر شکست می‌خورند.

Ferdinando Frega